

ادبیات الکترونیک و مسئله «تخیل»

خیال به اجزای آمده کماکان خیال است؟



عاطفه نظری پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی

بود که ارزش خاطره را درک کنیم. محال بود الهام آن کتاب را به من ببخشد و احتمالاً محال بود من آن را بپذیرم.



به هر روی، کتاب را گرفتیم و تا آخر تابستان تمامش کردم. روز و شب می‌خواندمش. نواخانه. اولیور کوچولوی بیتوا. شهر بی‌رحم لندن و ولگردهای حقه‌بازش. فاگن (پیرمرد یهودی که از کودکان یتیم شهر دزد و جیب‌بر می‌ساخت)؛ خیالم همه این‌ها را براساس تجربه زیسته من در دوازده سال زندگی ساخته وپرداخته می‌کرد.

فاطمه، خواهر کوچک‌ترم، بیشتر از قصه خواندن، شنیدنش‌رادوست‌داشت؛همین‌حالا هم‌نسخه صوتی کتاب‌ها را به نسخه متنی‌شان ترجیح می‌دهد. عادت داشت کتاب‌های داستانی را من برایش بخوانم، چه عادت دلیذیری! من هم، ازخداخواسته، داستان را برایش می‌خواندم. به هر شخصیتی لحنی می‌دادم، اولیور صدایش نازک و ضعیف بود، سایکس صدایش خشن ولحنش‌لائی‌ویرازبدجنسی‌بود.نانسی صدایش نازک و لحنش‌پُر از ترس بود. برای اجرای صدای مرد یهودی همه سعیم را می‌کردم تا نفرت‌انگیزترین لحن و نغزاشیده‌ترین صدا را از حنجره‌ام بیرون بکشم.

این کتاب را، نه یک‌بار، بیش از ده‌بار تاشانزده‌سالگی‌ام خواندم. درسیزده‌سالگی، شیمای غزاله، رفقای فاطمه، هم به مخاطبانم اضافه شده بودند. باهربار خواندنش، بیشتر بومی جهان آن می‌شدم. با شخصیت‌هایش دوستی عمیق‌تری به هم می‌زدم. لحن آن‌ها را بهتر اجرا می‌کردم، مهم‌تر از همه، در هر بار خواندن، حال‌واحوال‌خودم متغیر مهمی می‌شد که، متناسب با آن، فضای حاکم بر داستان را به‌گونه‌ای متفاوت درک می‌کردم. عاطفه چهارده‌ساله‌کل فضای داستان را حول عشق‌هاری جنتلمن و ژرژزیبارو می‌چید، عاطفه شانزده‌ساله که حالا با تاریخ جهان اندکی آشنایی داشت، جور دیگری لندن‌پس‌ازانقلاب صنعتی را تخیل می‌کرد.

ذهن آدمی آزادترین جای جهان است، همه چیزها می‌توانندبه‌آن واردشوند.غیرممکن‌هایی‌حدوحصرها و حتی بی‌شکل‌ترین‌ها. خیال آدمی مرز ندارد؛ حتی وقتی مولوی می‌گوید: «آنچه اندر وهم ناید آن شوم»، بالاخره‌آنی را در تصور دارد، هرچند بی‌شکل.

اثر ادبی، وقتی کتاب حامل آن است، می‌تواند به شمار خواننده‌هایش جهان داشته باشد. به تعداد آن‌ها معماری شود. پس از خواندن رمان «اولیور توئیست»، لندن ذهن من بلندن ذهن شما متفاوت خواهد بود. داده‌های داستان را ذهن من، از به‌گذر خوانده‌ها، شنیده‌هاودیده‌هایش، به‌گونه‌ای تخیل می‌کند و ذهن شما به‌گونه‌ای دیگر.

هرچقدر محاسبات و الگوریتم‌ها در ساخت اثر ادبی بیشتر صاحب نقش می‌شوند، به‌همان میزان، از سهم ذهن در تخیل‌ورزی کاسته می‌شود.

برای مثال، تصور کنید که همین رمان «اولیور توئیست» در بستر پیکسل و در قامت ادبیات الکترونیک عرضه شود؛ چند رسانه‌ای شدن آن شاید باعث شود که لحن و صدای شخصیت‌های داستان آفریده شود و، بدین ترتیب، از سیطره خیال‌ما بگریزد. همچنین، بخش موسیقی در بخش‌های مختلف رمان، با جهت‌دادن به عاطفه‌ما، می‌تواند تجربه خیال‌ورزی و حسی‌ما را محدود کند. درهم‌آمیختگی‌اش با تصویر نیز می‌تواند باعث شود که اولیورکوچولوی داستان برای همه‌ما مخاطبان شکل و صورتی یکسان پیدا کند.

این حداقلی‌ترین شکل از محدودکردن خیال‌ورزی انسانی است. حد غایی آن را در ژانرهایی از ادبیات الکترونیک خواهیم دید که ترکیبی از متن و تصویری است که فناوری واقعیت مجازی برپایمان آفریده‌است؛ دراین‌صورت، عرصه بر خیال انسانی به‌غایت تنگ خواهد شد. تصور کنید عینک وی‌آر به چشم زده‌اید، در کوچه‌پس‌کوچه‌های لندن قرن نوزده برای پیدا کردن اولیور به دنبال دارودسته فاگن هستید، خانه‌ها، آدم‌ها منظره‌ها را به‌عینه می‌بینید و صداهای محیط را هم می‌شنوید؛ اگر در یکی از آن سینماپنج‌بعدی‌ها نشسته باشید، حتی بوی کیک بلندشده از خانه مادمازل مایلی را استشمام خواهید کرد، و وقتی باد سرد پاییزی کلاه از سر اولیور می‌اندازد، موهای شما هم از آن بی‌نصیب نمی‌ماند. چه جایی برای خیال بازیگوش انسانی باقی می‌ماند؟!

اصلاًای‌خیالی که به‌اجزای‌دمی‌آید کماکان خیال است؟!

شماره ۲

شنبه ۲ شهریور ۱۴۰۳ ۲۹ رجب ۱۴۴۴ شماره ۱۳۹

۱۰



فرهنگ و ادبیات

علی باقریان

به‌فَرّ! کیی! انرم کرد آهنّا!۱۳

چو خود!۱۴ وزره کرد و چون جوشنا!۱۵

چو خفتان!۱۶ و چون تیغ و برگِستوان!۱۷

همه کرد پیدا به روشن روان!۱۸

بدین اندرون سال پنجاه رنج

ببُرد و از این چند بُنهاد گنج

دگر پنجه اندیشه جامه کرد

که پوشند هَنگام ننگ!۱۹ و بُنرد

۱- فَرّ: شکوه، ارج، برازندگی، فَرّه، فروغ ایزدی (که گمان می‌کرده‌اند آن که شاه می‌شود از آن برخوردار است یا اصلاً کسی شاه می‌شود که فَرّه داشته باشد). ۲- کیی: کی بودن، پادشاهی. ۳- افزودن الف به پایان کلمه با مقاصد گوناگونی انجام می‌شود، از جمله به‌قصد بزرگ‌داشت و سدر شعر موزون=برگردن وزن. ۴- خُود: کلاه‌خود. ۵- جوشن: گونه‌ای زره که بافته از حلقه‌های فلزی است. ۶- خُفتان: گونه‌ای زره. ۷- برگِستوان: گونه‌ای زره برای اسب. ۸- روشن روان: روان روشن، جان آگاه. ۹- ننگ: جنگ. ۱۰- فَرّ: ابریشم خام. ۱۱- قَصَب: کتان، جامهٔ کتانی. ۱۲- پَر مایه: گران‌بها. ۱۳- دَیبا: ابریشم، جامهٔ ابریشمی.

داستان بعثت پیامبر اسلام به روایت نثرهای کهن فارسی

چون چهل سالش تمام شد ...

کشف الاسرار و عدة الابرار
(نیمه نخست سده ششم)

احمد بن محمد مبیدی



و گفته‌اند سید^(۱۴)، چون این خطاب با وی کردند که «اِقْرَأْ (برخوان کتاب‌ما)»-سواندراین خواندن نه بیم عقوبت بود و نه ذکر جرم و جنایت.ازاین خطاب چندان سیاست و هیبت در سید^(۱۵) اثر کرد که می‌گفت: «آن ساعت، اندام‌های من خواست که از هم جداگردد و بندهای اعضا از هم گسسته شود.از هیبت و سیاست آن خطاب!» پس چه گویی فردا که بنده عاصی را خطاب آید که «اِقْرَأْ کتابک (نامه خود برخوان)»، و نامه عاصی همه جرم و جنایت و خطا و زَلّت بُؤَد، و او را بیم عذاب و عقوبت بُؤَد، و او را نه عذر و نه حجت بُؤَد؟! [...] مگر که رب‌العزّة [...] به آن سجودها که در همه عمر آورده [...] او را نومید نکند. [...] چنان‌که قرآن مجید خبر داده در آخرین سوره که «وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ».

تفسیر نسفی
(نیمه نخست سده ششم)

عمر بن محمد بن احمد نسفی



«برخوان به نام پروردگار خویش که خلق را وی آفرید. آدمی را از خون بسته هست گردانید. برخوان، و پروردگار تو کریم‌ترین کریمان، آنک بیاموخت به سبب نوشتن به قلم خَلْق را علم‌های فراوان، بیاموخت آدمی را آنچه نمی‌دانست پیش از آن. حقا که آدمی آزد طغیان، چون بیند خویشش را از توانگران. به پروردگار توست بازگشت خلق، نه به سود و زیان. دیدی آن ابوجهل را که بازمی‌دارد بنده [ای] را یعنی مصطفی را-صلی ... علیه و سلم- چون نماز می‌آرد؟ چه گویی، اگر این بنده بود بر راه رستگاری و فرماید دیگران را به ترسکاری، خوب بود که وی را از عبادت بازداری؟ چه گویی، اگر این بازدارنده مُکذّب قرآن بود و روی‌گردانیده از ایمان بود، اَلْأَیْأ! [آیا] مر او را این ولایت و امکان بود؟ اَنمی‌داند که خدای -عزوجل- می‌بیند؟»

تفسیر سور آبادی
(نیمه دوم سده پنجم)

عتیق بن محمد سورآبادی



اول سوره که بر رسول-علیه‌السلام-وحی آمداین بود [...] و آن آن بود که مصطفی-علیه‌السلام- عادت داشتی، پیش از وحی، که هرروز، چون کافران مکه به کعبه شدند ی به بت پرستیدن، وی به کوه حراشدی، با خدای خویش مناجات کردی. و نیز روایت است که در مناجات گفتی: «[...]تورا که داند؟تورا هم تودانی.تورا نداندکس؛ تورا تودانی و بس.» گفت: «روزی نشسته بودم، خالی، به مناجات. همی نگه کردم وُرْناهی [= برنایی] را دیدم، نیکوروی نیکوموی نیکومنظر نیکوجامه، قدم وی بر زمین و سر وی به عنان آسمان رسیده؛ و او خود جبرئیل بود. من ندانستم؛ بترسیدم از وی، چنان‌که اندام‌های من خواست که از هم جداگردد. وی مرا گفت: 'اِقْرَأْ، یا محمد!' من گفتم: 'چه خوانم، و انا رَجُلٌ أُمی؟! ندانم خواند و ندانم نیست.'»

باقریان اچون نزدیک و حی رسید، هر وقت به‌تنهایی آوازی شنید که «یا محمد!» و کسی را ندیدی. خدیجه را گفت: «من آوازه‌ها می‌شنوم و کس را نمی‌بینم؛ می‌ترسم که نباید دیوانه گردم!» و هیچ چیز بر پیغامبر-صلی ... علیه و سلم- دشمن‌تر از دیوانگی نبودی و هیچ چیز دوست‌تر از عقل تمام نبودی. خدیجه او را گفت: «مترس که خدایت نگاه دارد. و چنین دانم که خدای-تعالی‌تو را پیغامبری خواهدداد.» چون چهل سالش تمام‌شد،وحی آمد،وآن چنان بودکه جبریل-علیه‌السلام-بیامد به نزدیک او.یک پربه مشرق ودیگر پربه مغرب، و گفت:«السلام علیک، یا محمد!» رسول جواب داد و گفت: «و علیک السلام.» گفت:«اِقْرَأْ (بخوان).» [...] آن‌گاه، جبریل گفت: «یا محمد!» تو پیغامبر این امتی و خاتم پیغامبرانی و من جبریل، رسول رب‌العالمین.»

چند خطی درباره محسن میهن‌دوست، شاعر و پژوهشگر فرهنگ‌عامه و بازنشر گفت‌وگویی با او در زادروزش

درک مرگ با موشکافی استعاره‌ها و آیین‌ها

خادم

محسن میهن‌دوست شاعر بود و پژوهشگری برجسته

و شناخته‌شده در فرهنگ عامه. او هشتم بهمن ۱۳۲۳ در مشهد به دنیا آمد. بخشی از عمر خود را در تهران گذراند. در دورانی که در سیاه‌دانش بود به نقاط مختلف

کشور س‌رز و برای تحصیل به آمریکا هم رفت. اما دوری از خاک خراسان نه تنها سبب گاستن از علاقه و مهر او به این خطه نشد، که دنیادیدگی و شناختی عایدش ساخت که آتش این عشق را در او گیراتر کرد.

متخلص بود به م. دوست، و نخستین دفتر شعرش را در سال ۱۳۵۰ منتشر کرد. شعر را بستری می‌دید برای پرسشگری؛ به‌گفته خودش، با شعر از دانشمندان و فیزیک‌دانان جهان جواب می‌خواست. فرهنگ عامه نیز که در همه عمر حرفه‌ای میهن‌دوست دغدغه جدی او بود تلاشی بود هم برای یافتن ریشه باورها و رسیدن به پاسخ‌های

محتمل به پرسش‌های بنیادی خودش و هم برای به یاد آوردن و حفظ فرهنگی غنی و کهن.

او در اواخر تابستان دو سال قبل، یعنی ۱۳ شهریور ۱۴۰۱، از دنیا رفت. اما چند مجموعه شعر و چند کتاب در زمینه فرهنگ عامه، اسطوره‌شناسی و مردم‌شناسی از خود باقی گذاشت. «اسطوره آب، جیستی پری»، «افسانه‌های دشت توس، پریان آب، انار بهشتی»، «اگر من بی‌ذم، تو هم بی‌ذم»، «اوسنه‌های پهلوانی-تغزلی و درنگی تحلیلی و نظری در آن‌ها»، «باکره‌های پری زاد»، «پژوهش عمومی فرهنگ عامه»، «سمندر چل‌گیس»، «سنت شکن»، «کله‌فریاد: ترانه‌هایی از خراسان»، «گفتاری از سیاوش شاهنامه»، «عاشقانه‌های گریز» و «نه‌کلید» برخی از آثار محسن میهن‌دوست‌اند.

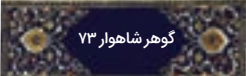
آنچه در ادامه می‌آید بخش‌هایی از یکی از آخرین گفت‌وگوهایی است که با او انجام و سال ۱۳۹۷ در شماره ۱۵ مجله «بارتاوا» منتشر شده است و ریشه و پیشینه فرهنگی میهن‌دوست را نشان می‌دهد.

این همه ظلم و ستم و دروغ و این همه معصوم‌کشی وجود دارد. چون آدمی از مواجهه با مرگ در رنج است. بنابر این، این شد که من رفتم به سراغ موشکافی استعاره‌ها و نشانه‌ها و آیین‌ها تا بفهمم چگونه این مردمان جهان و بلکه مردمان داخل این جغرافیای ناباور با جدالی درگیرند که جدال ناخواسته است؛ شما چطور می‌بینید زن و مردی که کشاورزی می‌کنند را با بمب می‌کشند؟!

شما از جغرافیای خراسان برخاسته‌اید. بفرمایید از خراسان چه وام گرفته‌اید، چه در شعر در دهه ۴۰ و ۵۰ به‌عنوان «م. دوست» و شاعر شناخته شده بودید و چه در حوزه پژوهش.

من، وقتی چشم‌ان‌م را باز و بسته می‌کنم، این هستی آغازنشاخته را تا بی‌نیهایت می‌بینم. چشم که باز کردم، مادرم را دیدم و حوض خانه اجدادی خانه‌ما‌ن را، و بعد از طریق زبان با این آب‌وخاک آشنا شده‌ام. من بی‌اغراق می‌گویم که فرهنگ جهان در خراسان ریشه دارد. شما کسانی را در قرون ۳ تا ۷ دارید که در جهان شناخته شده‌اند. خراسان از ماوراءالنهر تاری را در خود دارد.

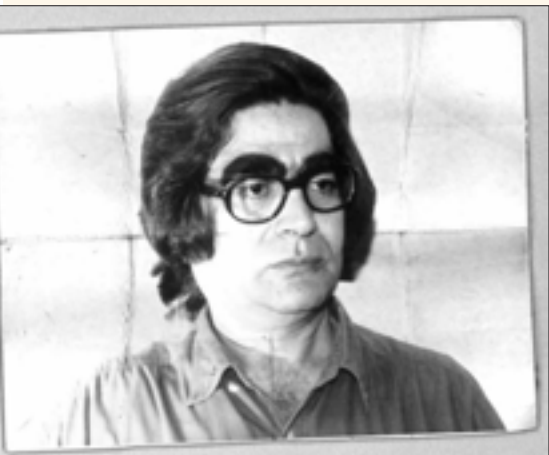
از مشاهیر خراسان که کشف‌کرده بودید و با آن‌ها آشنا شده بودید و اثری که در نسل شما و نثر خودتان گذاشته‌اند برپایمان بگویند.
من «تاریخ طبری» را خوب خوانده‌ام و از آن بهره برده‌ام. آثار عطار، «شاهنامه» و آثار فراوانی هست که نمی‌شود به همه آن‌ها اشاره کنم. وقتی موشکافانه نگاه می‌کنی، می‌بینی که خراسان جغرافیایی بسیار جادویی دارد. شعر ما شعر فلسفی است. خراسان و آذربایجان دوبازوی ایران کهن هستند.



گوهرشاهوار ۷۳



بازخوانی



فرمودید شعر خراسان شعری فلسفی است، و نگاه به مرگ در شعر خراسان دیده می‌شود. درباره این برپایمان بگویند که چرا خراسانی‌ها در طول تاریخ مردمانی مرگ‌شناس بوده‌اند.

جوزف کمبل می‌گوید اسطوره از زمانی که انسان زاده می‌شود آغاز می‌شود. این مرگ‌شناسی در خراسان ریشه دار است. از رودکی تا فردوسی و همین‌طور بیابید تا عصر حاضر خراسان، به علت این نگاه که فلاسفه‌ای چون خواجه نصیرالدین توسی دارند، ماهیتی فلسفی پیدا کرده است. مرگ ویژه نوابع نبوده و مسئله‌ای انسانی است. وقتی آدمی پاسخی برای این مسئله نمی‌یافته، متوجه جهان هستی می‌شده است، و با این حال آن را برنمی‌تافته است. درنهایت، باید بگویم که مرگ در ذات زندگی است و با اوست که ما به درک زیبایی‌های جهان می‌رسیم.

نخستین دفتر شعر م. دوست در سال ۱۳۵۰ منتشر شد. کمی درباره شاعری بگویند و اینکه چطور شد که شاعری در شما جوشید.

پدر من شاعر بود. در خانواده ما شعر اثری است؛ همه خواهران و برادران من شعر می‌گفتند. اما درباره من به همان کودکی برمی‌گردد. پدرم من را مجبور می‌کرد که صبح به‌صبح شعر بخوانم. وقتی به مکتب خانه می‌رفتم و انگور و پیر با خود‌مان به مکتب می‌بردیم، قبل از آن باید چند بیتی از «شاهنامه» می‌خواندم. در نوجوانی با ادبیات کهن آشنا شدم. [...] من با ادبیات کلاسیک خیلی خوب آشنا شدم و همه متون کهن را خواندم و همراه با آن با ادبیات جهان هم آشنا شدم. تا جایی که به شعر نیمایی رسیدم و یک‌باره شخصیت خاصی در شعر برای خودم یافتم. صادق هدایت می‌گوید ادبیات شفاهی ایران چیز دیگری است و من این را خیلی خوب درک می‌کنم.